

روز ایمنی و حمل و نقل گرامی باد

۱۴۱

شهرک + کوله بيشته

۱۴۰۲

۰۲

۰۷

نمونه رایگان روزنامه شهرک
ویژه کودکان و نوجوانان مشهد
شماره ۳۹۶۲ روزنامه شهرک
شنبه



بچه‌ها سلامت باشید

بعد از نام و یاد خدای مهربان و عزیز، سلامی به زیبایی ماه اردیبهشت به همه‌ی شما خوبان.

امیدواریم تن و جانتان سالم و دلتان از هر غم و اندوهی خالی باشد. دوستان عزیز کوله‌پشتی‌خوان، همان‌طور که می‌دانید، ماه اردیبهشت زیبا از راه رسیده است و رفت و آمد به دل طبیعت و پارک‌ها بیش از هر زمان دیگری صورت می‌گیرد. چه خوب است در حین رفت و آمدها از خیابان و هنگام رانندگی پدر یا مادرمان، حواسمان به ایمنی و سلامت خود و دیگران باشد.

اگر نگاهی به تقویم روی میز انداخته باشید، حتما مناسبت‌های جالبی را می‌بینید. یکی از این مناسبت‌ها روز ایمنی و حمل و نقل است. آیا تا به حال به این موضوع فکر کرده‌اید که واقعا حمل و نقل ایمن و بی‌خطر یعنی چه و چطور می‌شود در جایی که زندگی می‌کنیم از تصادفات و اتفاقاتی که بدجلوگیری کنیم؟



طیبه‌تاهت

فهرست

بچه‌ها سلامت باشید ۱/
سبزی تازه ۲/
گلدان بازیافتی تزئینی ۳/
چند تا یا ۱۹/۴
دور دنیا در ۸۰ روز ۶/
معرفی کتاب ۷/
بازگشت گالیور ۸/
سالاد جوانه‌ی گندم ۹/
سفر به کوه‌سنگی ۱۰/
سفر سبز ۱۲/
با هم دوست باشیم ۱۴/
جدول انگلیسی ۱۶/
لالایی خراسانی ۱۷/

صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیر مسئول:
سید میثم موسوی مهر
سر دبیر:
سید سجاد طلوع هاشمی
دبیر ضمیمه:
ارژنگ حاتمی
دبیر ضمیمه:
طیبه سادات ثابت
گرافیک و صفحه‌آرایی:
ملک جمعی
تصویرگر:
زهره افطانی

پست الکترونیک:
sabet@shahrara.com
نشانی سایت:
shahraranews.ir/fa/kids
اینترنت: ۰۶۰-۵۴۶۵۸۰۶۰
نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
دفتر مرکزی: ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
توزیع و امور مشترکین:
۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
داخلی ۵۱۹ و ۵۲۰



- بله، با دانستن قوانین رفت و آمد به راحتی می‌توانیم سالم و خوب زندگی کنیم و این روز و همه روزهای تقویم را ایمن زندگی کنیم. پس بیایید این قوانین را با هم دوباره بخوانیم و اگر چیزی را فراموش کرده‌ایم به یاد آوریم.
- هنگام رانندگی، از کمر بند ایمنی استفاده کنیم.
- اگر پیاده‌ایم، از روی خط عابر پیاده حرکت کنیم.
- اگر توپمان توی خیابان افتاد، توی خیابان ندویم.
- از روی حصار وسط بولوار نپریم و رد نشویم چون کاری خطرناک و مرگبار است.
- از پل عابر پیاده یا زیرگذر برای عبور از خیابان استفاده کنیم.
- همیشه به رفت و آمد دانش‌آموزان به همراه پلیس مدرسه احترام بگذاریم و اگر راننده هستیم، توقف کنیم.





سبزی تازه

سبزی فروش کوچه دارد
یک عالمه سبزی تازه
صف بسته اند الان دوباره
هی مشتری هادر مغازه

من می روم در آخر صف
تا بسته ای ریحان بگیرم
ریحان خوش بورا برای
کوکوی مادر جان بگیرم

این جا همه خوش حال و خندان
از سبزی خوش عطر و بویند
پچ پچ دوتایی و سه تایی
مشغول حرف و گفت و گویند

حرف همه سبزی تازه است
ریحان، تره، شاهی و گشنیز
من یاد می گیرم از این صف
امروز هم یک عالمه چیز





گلدان بازیافتی تزئینی



ظاهره عرفانی

چطوری درست کنیم:

شما با چوب بستنی و ظرف های خالی سوهان و شکلات چه کار می کنید؟ آن ها را دور می اندازید یا با یک فکر خلاقانه وسیله ای زیبا درست می کنید. با همین وسایل می توانید گلدان تزئینی یا جاوسایلی درست کنید. پس دست به کار شوید! ابتدا چوب بستنی ها را به اندازه ی دیواره ی ظرف ظرف برش بزنید. چوب بستنی ها را به دیواره بچسبانید. تا کامل شود. نخ گونی یا نخ کاموا را مانند گیس ببافید. آن را به لبه و پایین ظرف بچسبانید. با همان نخ، پایونی درست کنید و روی لبه بچسبانید. حالا گل یا سبزه های مصنوعی خود را در گلدان قرار دهید. با سنگ یا پوشال آن را پر کنید.

چی لازم داریم؟

۱. چوب بستنی
۲. ظروف بازیافتی
۳. چسب حرارتی
۴. نخ گونی
- یا روبان
- یا نخ کاموا



چند تا پا؟!



مورچه کوچولو وقتی می‌خواست از یک تا ده بشمارد، این جوری می‌شمرد: «یک، سه، چهار، دو، شش، هفت، ده...» یک روز که مورچه کوچولو رفت توی باغچه بازی کند، آنجا یک حشره‌ی عجیب دید، یک حشره که یک‌عالمه پا داشت. مورچه کوچولو ترسید و لرزید و لرزید و ترسید. پشت یک برگ مخفی شد. حشره تیلیک تیلیک آمد و کنار سنگی نشست و گفت: «آخیش! خسته شدم. آخ آخ آخ پاهام! آی آی آی پاهام! پاهام حسابی درد گرفته‌اند. چه قدر راه آمدم تا رسیدم به این باغچه!» بعد هم دور و برش را نگاه کرد و داد زد: «آهای! کسی این دور و بر نیست؟!»

مورچه کوچولو سرش را از پشت برگ بیرون آورد و گفت: «اگر قول بدهی من را نخوری، من اینجام!» حشره تا کله‌ی مورچه را دید و صدایش را شنید، قاه قاه زد زیر خنده و گفت: «چرا باید تو را بخورم؟ من هزارپای گیاه خوارم. غیر از گیاه چیزی نمی‌خورم!» مورچه با تعجب گفت: «چی؟! هزار تا پا داری؟!»



هزارپا دوباره خندید و گفت: «نه مورچه کوچولو. هزار تا که نه. اسمم هزارپاست. چون یک عالمه پا دارم. بهم می‌گویند هزارپا.» مورچه فکری کرد و از پشت برگ نگاهی به پایهای هزارپا انداخت و گفت: «واقعاً چند تا پاداری؟! هزارپا کله‌اش را با یکی از پاهایش خاراند و گفت: «نمی‌دانم. دوست داری بیا و بشمار!» مورچه کوچولو سرخ و سفید شد و گفت: «ولی من شمردن بلد نیستم!»

هزارپا با مهربانی گفت: «اگر بشماری، کم کم یاد می‌گیری.»

مورچه کوچولو نفس عمیقی کشید و گفت: «اما از همین جا می‌شمارم. مامان مورچه گفته به غریبه‌ها نزدیک نشوم.» هزارپا همان جور که روی سنگ دراز می‌کشید تا چرتی بزند، گفت: «مامانت درست گفته. از همان جا بشمار. فقط حواست باشد توی دلت بشماری. سرو صدا

نکنی تا من یک چرت کوچولو بزنم.» هزارپا این را گفت و خوابید. مورچه کوچولو مشغول شمردن شد: «یک پا، دو پا، سه پا، هشت پا... نه، اشتباه شد! از اول: یک پا، دو پا، پنج پا، نه پا... وای! باز هم اشتباه شد! دوباره از اول: یک پا، دو پا، شش پا، چهارپا...» مورچه کوچولو آن قدر پاهای هزارپا را شمرد تا کم‌کم یاد گرفت بشمارد. البته فقط تا ده. هزارپا که بیدار شد، پرسید: «چی شد مورچه کوچولو؟! چند تا پا داشتم؟!» مورچه کوچولو خندید و گفت: «نمی‌دانم. من که بلد نیستم این همه بشمارم. فقط می‌دانم پاهایت خیلی از ده تا بیشتر است.» بعد هم خوش حال و خندان از هزارپا خدا حافظی کرد تا به لانه برگردد و برای مامان مورچه بشمارد: «یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده!»

مورچه کوچولو نفس عمیقی کشید و گفت: «اما از همین جا می‌شمارم. مامان مورچه گفته به غریبه‌ها نزدیک نشوم.» هزارپا همان جور که روی سنگ دراز می‌کشید تا چرتی بزند، گفت: «مامانت درست گفته. از همان جا بشمار. فقط حواست باشد توی دلت بشماری. سرو صدا



دور دنیا در ۸۰ روز



علیرضا وطنی نیا

این هفته یک ماجراجویی جذاب و هیجان انگیز را در پیش داریم و باید سفری طولانی را به دور دنیا آغاز کنیم. در داستان بازی ۸۰ Days شما کنترل فردی به نام فیلیس فوگ را برعهده خواهید داشت که شانس سفر به دور دنیا را دارد. وظیفه‌ی شما این است که در روند گیم پلی، به فیلیس فوگ کمک کنید سفری هیجان انگیز به دور دنیا داشته باشد، آن هم در هشتاد روز یا کمتر. منتهی شما در این مسیر با مشکلات و چالش‌های بسیاری روبه‌رو خواهید شد که می‌توانند مسیر ماجراجویی‌تان را کاملاً تغییر دهند. شما در سفری که با شخصیت اصلی این بازی خواهید داشت، مدام باید انتخاب‌های مختلفی را انجام دهید. انتخاب‌هایتان تأثیر مستقیمی بر روند داستانی بازی دارند. گاهی نیز ممکن است باعث تغییر کلی پایان‌بندی بازی شوند. در هر شهر، افراد و ماجراهای متفاوتی انتظارتان را می‌کشند. هم‌چنین باید در دنیای این بازی حواستان به بخش‌های مختلفی باشد مانند هزینه‌های سفر، سلامت و زمان. بازی این قابلیت را به شما می‌دهد که با خرید و فروش آیتم‌ها و ساختمان‌های مختلف در دنیای آن، هزینه سفرتان را تأمین کنید.



اسکن کنید

کد ره‌ورا اسکن کنید و در این سفر هیجان انگیز، با فیلیس فوگ همراه شوید!



معرفی کتاب

خانم معلّم و آقای نقّاش



هانیه وهابی

«خانم معلّم نقّاشی غزاله را برداشت. به بچه‌ها نشان داد و گفت: «چه کسی تا حالا پرنده‌ای مثل این پرنده و خورشیدی مثل این خورشید دیده است؟» هیچ‌کس ندیده بود. خانم معلّم دوباره گفت: «توی نقّاشی هر چیز وقتی قشنگ است که مثل خودش باشد!» اما غزاله نقّاشی‌اش را آن شکلی که کشیده بود دوست داشت. آقای نقّاش هم نگاه می‌کرد. غزاله می‌خواست نقّاشی‌اش را کامل کند.»

اگر می‌خواهید ادامه‌ی داستان را بدانید، حتماً این کتاب را بخوانید. نقّاشی غزاله تمام شد. آقای نقّاش رفته بود اما یک بیست‌زیرنقّاشی بود، یک بیست که شبیه بیست‌های دیگر نبود. شبیه به یک پرنده بود، پرنده‌ای که شبیه هیچ پرنده‌ی دیگری نبود.

مخاطبان این داستان کودکانی هستند که شاید بارها از سوی بزرگ‌ترها به جرم کشیدن آنچه شبیه به واقعیت نیست محکوم شده باشند. درک کودک از دنیای اطرافش بسیار متفاوت است. به علت همین درک متفاوت و حسّ تخیل است که دست به آفرینش‌های گوناگونی می‌زند که شاید برای بزرگ‌سالان که سال‌هاست از دنیای او فاصله گرفته‌اند گنگ و مبهم باشد.

داستان خانم معلّم و آقای نقّاش به خوبی توانسته است با توصیف دنیای غزاله، به این تفاوت‌ها و مشکلاتی که برای کودکان ایجاد می‌شود اشاره کند.



نویسنده: علی سیدآبادی

ناشر: شب‌اويز، ۱۳۹۳

بازگشت گالیور

گالیور با دریافت نامه‌ای، پس از سال‌ها، به شهر لی‌لی‌پوت باز می‌گردد اما مردم تحت تأثیر صحبت‌های دیگران گمان می‌کنند گالیور یک غول است. با دیدن او حرف‌هایش را باور نمی‌کنند و او را به زندان می‌اندازند. شهردار لی‌لی‌پوت حکم کشتن او را صادر می‌کند. گالیور با همکاری مارس‌سی از زندان فرار می‌کند و نزد دوست قدیمی‌اش، فریلاک، می‌رود. فریلاک نیز پس از گذشت سال‌ها، مانند دیگران حرف‌های گالیور را باور نمی‌کند و به دیگران حضور گالیور در خانه‌اش را اطلاع می‌دهد تا او را دستگیر کنند. در همین حین، فریلاک متوجه اشتباهش می‌شود اما پشیمانی او فایده‌ای ندارد و نگهبانان لی‌لی‌پوت گالیور را دستگیر می‌کنند. پادشاه قصد اعدام گالیور را دارد ولی با شنیدن خبر حمله‌ی نیروهای خارجی به شهر، از گالیور می‌خواهد در ازای آزادی‌اش، شهر را نجات دهد. گالیور و دوستانش با هم فکری یک‌دیگر و اجرای یک نقشه‌ی خوب و هوشمندانه، شهر را نجات می‌دهد و خود نیز از مرگ رهایی می‌یابد.





سالاد جوانه‌ی گندم

چی لازم داریم؟

گندم یک مشت

ظرف مناسب برای کاشتن

یک تکه پارچه‌ی تمیز



یکی از کارهایی که برای عید انجام دادیم کاشتن سبزه برای سفره‌ی هفت سین بود. حتما شما هم دیده‌اید که چطوری دانه‌ها را خیس می‌کنند تا جوانه بزنند و سبز بشوند. امروز می‌خواهیم یک غذا با جوانه‌ی گندم یاد بگیریم. البته لازم نیست صبر کنیم تا جوانه‌ها به سبزه تبدیل شوند!

یک مشت گندم را تمیز کنید، بشویید و داخل ظرف بریزید. انگار می‌خواهید سبزه بکارید! بعد یک تکه پارچه را خیس کنید و روی آن‌ها بگذارید. هر روز چک کنید و اگر پارچه خشک بود، کمی آب روی پارچه بریزید تا جوانه‌ها آب بخورند. بعد از چند روز، دانه‌ها را نگاه کنید. اگر دانه‌ها اندازه‌ی دو سه سانتی متر رشد کرده بودند، پارچه را بردارید. جوانه‌های شما برای سالاد آماده هستند. می‌توانید آن‌ها را در یخچال نگه دارید و وقتی سالاد درست می‌کنید از آن‌ها استفاده کنید. به جای گندم، می‌توانید از دانه‌های دیگر مانند ماش، عدس یا لوبیا هم استفاده و با سالاد مخلوط کنید. جوانه‌ها برای ما بسیار مفید و سرشار از ویتامین‌هایی هستند که بدن ما به آن‌ها نیاز دارد.



۶۹

صبر کن تا
پدربه شما برسد.
دور بعد، باتاس
زوج حرکت کن.

۷۳

از غرفه‌ی صنایع دستی دیدن کن.
دور بعد، باتاس کوچکتر
از سه حرکت کن.

۷۶

از اینکه برای
خریدها از
کیسه‌ی
پارچه‌ای
استفاده
کرده‌ای
متشکریم سه
خانه به جلو
برو.

۸۰

امیدواریم
گردش در پارک
کوه‌سنگی به
شما خوش
گذشته باشد!

پایان

سفر به پارک

برای انجام این بازی، به تاس و مهره نیاز دارید. بازی باتاس
۶ شروع می‌شود. برنده کسی است که زودتر به خانه‌ی پایان برسد.
بردیا و پرنیا می‌خواهند به همراه خانواده‌ی خود به پارک بروند. در این
بازی، با آن‌ها همراه شوید.

طراح بازی: منصوره عرب‌خراسانی

۱ شروع

۶

سوار تاکسی
شو. پنج خانه به
جلو برو.

۱۰



۶۱

به کمک مادر
وسایل را بالای کوه ببر
و چهار خانه به جلو برو.

۳۴

پاکت بستنی اتر را
در سطل
خانه ۳۷ بینداز.

۳۳

روی نیمکت استراحت کن و
بستنی اتر را بخور. دور بعد
باتاس بزرگ تر از سه حرکت کن.

۲۹

صبر کن تا پدر
به تو برسد. یک دور
تاس نریز.

۴۵

جلیقه‌ی نجات را
بپوش و
سوار قایق شو.

۴۲

پوست موز را
در سطل خانه‌ی ۳۹
بینداز.

۲۱

با پدر به مغازه‌ی
بستنی فروشی
یعنی خانه ۲۸ برو.

۱۸

از موزه‌ی پارک
کوهسنگی دیدن
کن. یک دور
تاس نریز.

۱۱

در صاف موزه بایست تا نوبت شود.
سپس دور بعد، باتاس زوج حرکت کن.

۱۶

۱۲

پشت چراغ قرمز بمان و دور بعد،
باتاس فرد حرکت کن تا چراغ سبز شود.

همگام با فعالان فرهنگی نوجوان در حاشیه شهر

سفر سبز



شیم کرمی

بنا بود فقط چند دانش‌آموز گروه را همراهی کنند اما مینی‌بوس که از راه می‌رسد، دیگر جایی برای نشستن باقی نمی‌ماند و هم‌چنان تعدادی از بچه‌ها برای حضور در برنامه حتی به صورت ایستاده اصرار دارند. سرانجام نوزده نفر از دانش‌آموزان که گلچین فعالان فرهنگی مدرسه هستند راهی می‌شوند. قرارشان مدرسه‌ای آخر منطقه «شاهنامه» است. بچه‌ها فقط انتظار حضور در یک جشن عبادت را دارند اما این دست اردوها گاهی ماجراهای پیش‌بینی نشده‌ای هم دارد.

تلخ و شیرین
به نمایندگی از همه‌ی دانش‌آموزان مدرسه امام‌رضا [ع] واحد ۶ در جشن تکلیف دختران دبستانی حاشیه‌ی شهر شرکت کردند تا تشریف ایشان به سن تکلیف را تبریک بگویند.

حالا باید دید آیا همان‌طور که از بزرگ‌ترها شنیده‌ایم واقعا «شاهنامه آخرش خوش است»؟

به انتهای محله شاهنامه که می‌روی، واژه‌هایی مانند «مشکلات» و «محرومیت» از قالب کلمه خارج می‌شوند و خود را به نمایش می‌گذارند. یک ساعتی از بولوار توس و منطقه شاهنامه پیش می‌روند تا سرانجام به روستای کلاته برفی می‌رسند و روبه‌روی مدرسه پیاده می‌شوند. دانش‌آموزان پس از خوش‌آمدگویی مسئولان مدرسه، با حمایت‌های سبز خادمیاری رضوی و پرچم متبرک بارگاه مطهر حضرت‌رضا [ع] وارد نمازخانه می‌شوند، مکانی که دخترهای کلاس سومی با چادرهای سفید خود چشم انتظار مهمانان هستند. جشن که برگزار می‌شود، نوبت به تقدیم بسته‌های هدایای دانش‌آموزان مدرسه امام‌رضا [ع] می‌رسد. کتاب، بسته‌های نمک متبرک، کیف و چادرهای نمازی که تهیه و تدارک آن‌ها چند هفته زمان برده‌است.



مهربانی با یک بخاری

تازه‌مکلف‌ها از حضور در این جشن و گرفتن هدایا خوش‌حال به نظر می‌رسند اما سرمای ناگهانی هوای بهاری در نمازخانه‌ی کوچک مدرسه بر حش و حال بچه‌ها و مهمانان بی‌تأثیر نیست. مدرسه با همه‌ی تلاش مسئولانش، کم‌وکاستی‌هایی دارد. دخترها پوشش گرمی ندارند و بعضی هایشان پاپوشی هم ندارند. گاهی مرتبی پرورشی مدرسه با دست‌زدن و تشویق تلاش می‌کند حال و هوای دانش‌آموزان و فضای مراسم را گرم کند. یکی از دانش‌آموزان پرچم‌متبرک را میان جمع بچه‌ها می‌چرخاند. دخترها دوره‌اش می‌کنند تا تبرک بگیرند. خانم‌مدیر به آن‌ها می‌گوید: «بچه‌ها، هرچه آرزو توی دلتان دارید از امام‌رضا [ع] بخواهید!» هنوز از در مدرسه خارج نشده، یکی از دانش‌آموزان درگوشی می‌پرسد: «به نظرتان یک دستگاه بخاری بچه‌ها را گرم می‌کند یا به بخاری بیشتری نیاز است؟ چون یک دستگاه را خودم می‌توانم به عهده بگیرم.» در این بین، دو مدرسه‌ی همسایه که از حضور دانش‌آموزان مدرسه‌ی امام‌رضا [ع] باخبر شده‌اند، درخواست حضور ایشان همراه پرچم حضرت [ع] را دارند. به راحتی دیده می‌شود که در این مدارس، تقریباً همگی با مشکلات بسیاری مانند نبود لوازم گرمایشی، مجهز نبودن کلاس‌ها و کمبود وسایل کمک آموزشی، مشکل لوله‌های آب آشامیدنی، نبود نگهبان و ... روبه‌رو هستند. با گرداندن بیرق و شنیدن درددل‌های مدیر مدرسه درباره‌ی مشکلاتشان برنامه به پایان می‌رسد.

جواب بچه‌ها با من

در راه برگشت حرف و حدیث‌های بسیاری بین بچه‌ها و مربیان ردوبدل می‌شود. مرتبی پرورشی از بچه‌ها می‌پرسد: «نظرتان را درباره‌ی این بازدید بگویید. بچه‌ها، حالا وظیفه‌تان چیست؟» یکی از دانش‌آموزان می‌گوید: «واقعا تا خودمان توی میدان نیایم، دقیقاً متوجه مشکلات نمی‌شویم. می‌خواهم از این به بعد بیشتر در این برنامه‌های اجتماعی حضور داشته باشم زیرا فکر می‌کنم با کمک به همدیگر، دنیا را برای زندگی همه راحت‌تر و زیباتر می‌کنیم. یکی از بچه‌ها هم در جواب اضافه می‌کند: «ما باید بیشتر قدر مدرسه و همه‌ی داشته‌هایمان را بدانیم.» یکی از بچه‌ها وعده می‌دهد: «تهیه‌ی جوراب بچه‌های دبستان با من. دیدم چند نفری از بچه‌ها در این هوای سرد، جوراب هم نداشتند.» مهدیه عروجی هم می‌گوید: «نخستین مرتبه‌ای بود که به مدرسه‌ای در مناطق محروم آمده بودم. مهم‌ترین نتیجه‌ای که گرفتم این بود که اگر به هم کمک کنیم، دنیا جای قشنگ‌تری می‌شود.» نازنین زهر اکاظمی هم می‌گوید: «خانم، حس مثبت و خوبی گرفتم از اینکه سبب شدیم بچه‌هایی که به سن تکلیف رسیده بودند خوش‌حال شوند و شادی آن‌ها مرا هم شاد کرد.» نازنین کمالی فر اضافه می‌کند: از دیدن اینکه بچه‌هایی در محرومیت هستند و آنچه هر روز تلاش می‌کنند به دست بیاورند من همیشه دارم و اسراف می‌کنم غمگین شدم. باید به کمک هم بیایم تا از درد یکدیگر کم کنیم.

گروه «رحمت»

یکی از دانش‌آموزان در پایان سفر پیشنهاد می‌دهد: «خوب است با همین بچه‌های اردو، گروهی راه بیندازیم و هرکس از دوستان خود دعوت کند برای کم شدن مشکلات این مدرسه‌ها کاری کنیم.» اسم گروه هم به پیشنهاد مرتبی «رحمت» نام می‌گیرد. آخر این حکایت به قول یکی از دانش‌آموزان، با محبت و رحمت به هم‌نوعان شیرین و شیرین‌تر می‌شود، به ویژه وقتی خانم قاسمیان، مدیر واحد ۶ مدرسه‌ی امام‌رضا [ع]، از مشارکت ده میلیون تومانی دانش‌آموزان این مدرسه برای کمک به بچه‌ها خبر می‌دهد.





مرجان اسماعیلی

باهم دوست باشیم

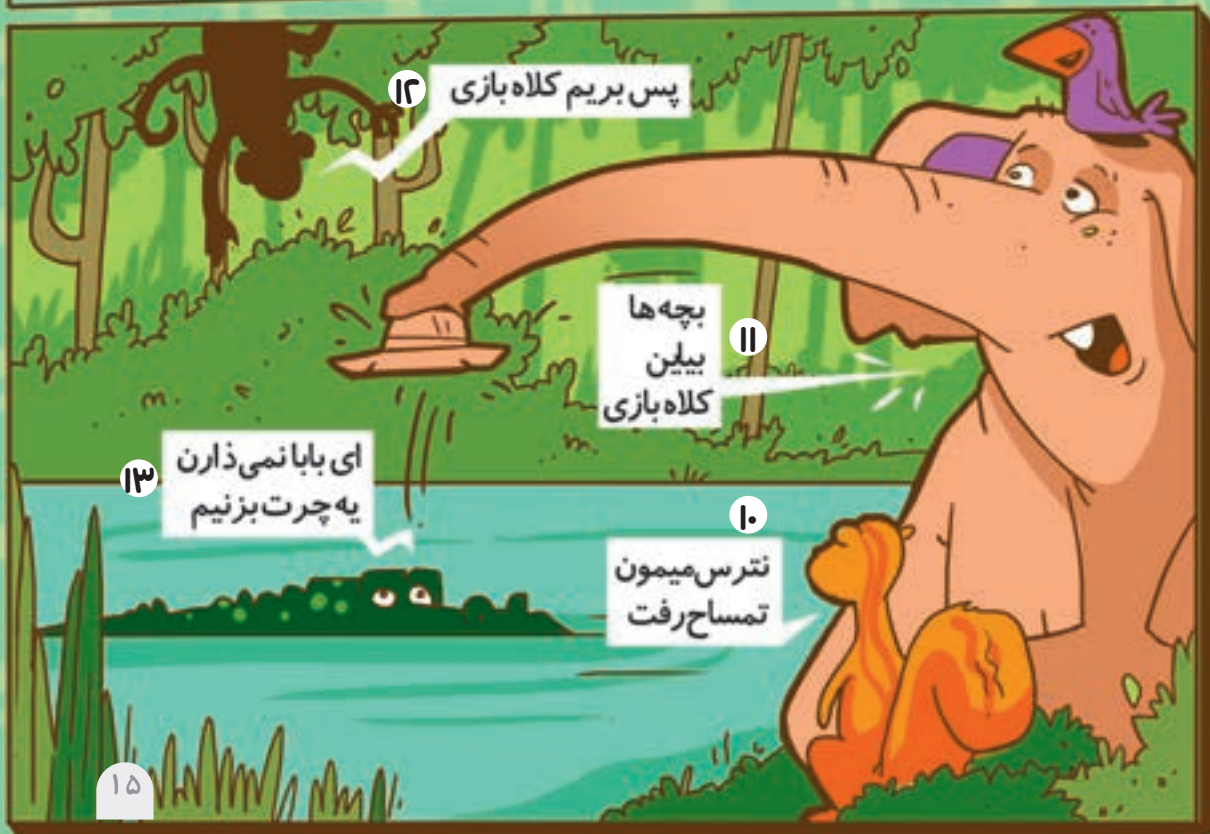




۷ ای وای کلاهم افتاد
این تمساح از کجا پیداش شد

۸ ای وای حواسم نبود
کلاه مال شما باشه بچه ها

چطور جرات کردی
منواز خواب بیدار کنی



۱۲ پس بریم کلاه بازی

۱۱ بچه ها
بیلین
کلاه بازی

۱۳ ای بابا نمی دارن
یه چرت بزنینم

۱۰ نترس میمون
تمساح رفت

جدول انگلیسی:

روز کار و کارگر

چند روز دیگر روز جهانی **کار و کارگر** است. این روز را برای قدردانی از کارگرانی که در جامعه زحمت می‌کشند **نام‌گذاری** کرده‌اند. **بعضی** از کارگران، کارهای خیلی **سختی** انجام می‌دهند مانند کارگران **معدن** که کارشان خطرناک است. **ما** باید به **همه** کارگران احترام بگذاریم و **قدردان آن‌ها** باشیم چون آن‌ها به جامعه ما خدمت می‌کنند. کلمه‌های مشخص شده را در جدول پیدا کن. راهنمایی: همه‌ی کلمات افقی هستند.



C	K	W	O	R	K	X	O
V	L	A	B	O	R	Z	L
B	P	B	T	H	I	S	R
N	A	M	E	H	K	K	D
X	L	M	S	O	M	E	B
J	N	H	A	R	D	E	N
T	M	M	I	N	E	R	F
F	D	L	Y	E	W	E	J
G	A	L	L	F	L	M	L
C	T	H	E	Y	R	T	U



- پاسخ‌ها
- کار
- LABOR
- این
- THIS
- نام
- NAME
- بعضی
- SOME
- سخت
- HARD
- معدن
- MINE
- ما
- WE
- همه
- ALL
- آن‌ها
- THEY



امین صادقی پور

لالایی خراسانی

یکی از میراث‌های فرهنگی کشورمان که هنوز هم وجود دارد هنر لالایی خوانی است. لالایی‌ها معمولاً مادران برای فرزندشان که در آغوش یا داخل گهواره هستند می‌خوانند. مادران از گذشته تا امروز برای اینکه فرزندانشان در کمال آرامش استراحت کنند و خوابشان ببرد، برای فرزندانشان آوازهای دل‌نشینی می‌خوانند که به آن‌ها «لالایی» می‌گویند. در ایران، لالایی هر منطقه با دیگر جاها متفاوت است و هریک از اقوام ایران مانند ترک‌ها، بلوچ‌ها، کردها، بختیاری‌ها، قشقایی‌ها و... لالایی‌هایش معنا و مفهوم متفاوت و خاصی دارند.

لالایی چرخ‌نختابی
به آوازش تو می‌خوابی
لالایی گل‌غوزه
سفید و سبز و عنبابی
لالا سیب و انار من
لالایی زعفران من
بخندای دونه مروارید
که لبخندت جهان من
برولولوی صحرایی
بازم شب شد تو اینجایی
نیایی پیش فرزندم
که سهم توست توتنهایی
لالا لالا لالا ش می‌آد
چشام بر در باباش می‌آد
بازم بایک بغل‌پنبه
صدای کفش پاش می‌آد
لالا لالا به مشهد شی
به پای تخت حضرت شی
اگر بازم عنایت شه
به ماه این زیارت شی
لالا لالا گلم لالا
که وقت خوابته حالا
بین تو آسمون شب
گل مهتاب اومد بالا

